

## تراجم مشیقا

### \* ویکتور هوگو \*

- ۱ -

(کنت ژوزف - سیزسبر هوگو) پدر شاعر شهیر در سال ۱۷۸۸ مسلك نظامی را اختیار کرد و پس از اندك زمانی با ارتقای رتبه بجانب واندۀ عزیمت نمود ، در نانت با شخصی موسوم به ( تره بوشه ) آشنا شد . ( تره بوشه ) متمول ، هوا خواه سلطنت و پدر سه دختر بود . سوفی یکی از دختر های او با کنت ژوزف هوگو مطرح دوستی و معاشقه ریخت ، با اینکه پدر دختر راضی نبود ، سوفی از عهد و پیمان خویش تخلف نمود و مزاجت او را با ژوزف هوگو صورت وقوع یافت . پسر نخستین را ( آبل ) نامیدند ، در این موقع تولد فرزند دوم ژوزف هوگو غایب بود ، چندی نگذشت بدرجه سرهنگی رسید و با قشون جمعی خود به بزانسون مامور گردید ، زنش و دوپسرش ( آبل ) و ( اوژه ن ) در آنجا بوی پدیدستند ، پدر آرزو مند ولادت دختری بود که او را ( ویکتوریه ن ) بنامد ، در ۲۷ فوریه ۱۸۰۲ بجای ویکتوریه ن ( ویکتور ) قدم بعرصه وجود نهاد .

ویکتور هوگو بقدری نجیب و لاغر بود که اطبا بزندگی او اطمینان نداشتند ، این مولود غلیل بزحمت کسب قوت و

صحت مینمود ، در اینوقت از بزانشون پاریس آمده در کوچۀ کابشی نمرة ۲۳ اقامت میکردند ، مادام هوگو دارای اخلاق حمیده و صاحب اطلاعات و معلومات کافیه بود ، در ایفای وظایف مادری مراقبت تامه بعمل آورده اطفال خود را در نهایت خوبی تربیت کرد و خاطر آنها را با خیالات و افکار زنانه مشوش نساخت .

در این هنگام ژوزف بوناپارت پادشاهی اسپانیول منصوب شد ، کنت ژوزف هوگو که پاداش خدمات خویش مقام ژنرالی را احراز کرده بود ، میبایست با پادشاه جدید اسپانیا برود و خانواده خود را از ( اولینو ) پاریس معاودت دهد . این دفعه در کوچۀ بن بست فویاتین سکونت کردند و در بهار ۱۸۱۱ حسب الاحضار ژنرال اسپانیا رفتند ، ژنرال ترقیات نمایان کرده در مادرید مدیر دربار شاه و در خارج حکمرانی دوولایت را حائز بود .

در ۱۸۱۲ مادام هوگو <sup>ژنرال جامع علوم انسانی و مطالعات فرنگی</sup> دوباره بخوردن حال را بر داشته پاریس آمد و پسر بزرگ را نزد پدر گذاشت ، حوادث سیاسی تهدید آمیز بود ، امپراطوری فرانسه سقوط کرد ، مملکت را بیکانگان استیلا نمودند ، لوی هیجدهم پادشاهی رسید ، در این تاریخ خانواده هوگو به کوچۀ ( شرش میدی ) منتقل گردید . اطفال در این محل باموختن زبان لاتین و رومن مشغول شدند ، حرکات نظامی عساکر متحدین . هوس تحصیل جغرافی را در ویکتور بیدار کرد ، پس از اتمام دروس با مادرش بملاقات ماد موازل ( آدل ) دختر

مسبو فوشه بمیز ادراه قشونی میرفت .

در اتای حکومت « صد روزه » زرنال هوگو بواسطه عودت ناپلئون و استفاده از نفوذ شخصی خویش ، اطفال را بمدرسه شبانه روزی ( هوگوت ) و ( کوردیه ) فرستاد . در اینوقت او زه ن پانزده ساله و ویکتور ده ساله بود .

- ۲ -

در مدرسه ویکتور هوگو را نمیکذاشتند بمیل خود رفتار کند ، در نزاعی که مابین شاگرد آن روی داد از زانو زخم برداشت و بعلت درد با علوم ریاضیه را کنار گذاشته مدت اجازه خود را بشعر سرودن پایان برد . هوگو از این اشعار راضی نبود ، در یکی از دفاتر منظومات خویش در زیر یک حکایت بی اسم چنین نوشته بود : « خواهشمندم هر کس بتواند اسمی برای این پیدا کند ، خودم ندانستم چه میخواهم بگویم . با وجود این شعر های بسیار خوب در میان آنها بنظر من رسیدند و از همان زمان جودت طبع و صفای قریحه او را نشان میدادند .

تمام این اشعار از محبت فرزند نسبت بمادر حاکی بودند . بسائقه همین محبت با مادرش همفکر شد ، میتوان گفت چون مادر طرفدار خاندان یوربون بود پسر نیز از آغاز صباوت با این عقیده پرورش یافت ، لیکن هر قدر در مراحل همی و آزمایش حوادث جلو میرفت این فکر روی بزوال مینهاد و ملاحظاتی روش دیگر میکردت .

ویکتور هوگو از طفولیت کینه ناپلئون را در دل میپرورده ،

چند روز پس از جنگ و اتولو با کمال خشم و غضب امپراطور مغلوب را هجو کرد ، مطلع این قطعه هجویه چنین است :

Tremble! voici l'instant où ta gloire odieuse,  
Subira du destin la main victorieuse.

« بلرز ! زمانی که جاء و جلال مکروه تو از دست توانای تقدیر معدوم گردد در رسیده »

گوینده این شعر جورانه سیزده سال داشت . در همان اوقات تئاتر ( ایرتامن ) و ( اینزدو کاسترو ) را نکاشت ، این دو اثر کوچک مهارت و شایستگی اینده او را ثابت میکردند . در ۱۸۱۷ آکادمی فرانسه برای شعری که میبایست جایزه بدهد موضوع ذبل را معین نمود : « سعادت بی که در تمام حالات بواسطه تحصیل بدست می آید » شاکردان مکتب دوکوت برای مسابقه حاضر شدند ، هوگویی آنکه کسی را آگاه نماید در این موضوع صد و پنجاه شعر از ایشان صادر کرد ، در یک شعر این منظومه بیان میکرد که <sup>علی‌رغم</sup> <sup>شاعر</sup> <sup>شانی</sup> <sup>از</sup> <sup>پانزده</sup> <sup>تجاوز</sup> <sup>نموده</sup> است . اعضاء معمر و ممتحن انجمن دانش احتمال نمیدادند شاعر پانزده ساله بتواند چنین اثری بمعرض ظهور بگذارد ، پسداشتهند ناظم اشعار با آنان سر مزاح دارد ، پس از تردید بسیار بجای اینکه جایزه را بصاحب این منظومه بدهند فقط به نحسین و تمجید اکتفا نمودند .

در شانزده شالکی رومان ( بوك ژارکال Bug-Jargal ) را نوشت ، مدت تحریر و تصنیف این کتاب پانزده روز

بود. در موقعی که قوای مکنونه شاعر جوان بخود نمائی شروع کرده بود به مصیبت مرك مادر = گرفتار گشت، در اوایل سال ۱۸۲۱ از کوچه پتی اوگوستین به محله (مزیه ر) نمره ۱۰ نقل و تحویل نمودند، مادام هوکو هنوز از عارضه درد سینه افاقت نیافته بود، بیماری او شدت کرد، کوشش فوق العاده اولاد وی برای بهبودی او فایده نبخشید و در شب ۲۷ ژویه ۱۸۲۱ بدرود زندگی گفت.

برادرها جنازه مادر را تشییع نموده در کورستان مونپارناس بخاک سپردند، و بکتور هوکو با خاطری پر از درد و اندوه بخانه حالی مراجعت نمود و برای تمیزیت خویش قطعه را که بدینگونه ابتدا میشود انشا کرد:

Oh! l'amour maternelle! amour que nul n'oublie,  
 Pain merveilleux qu'un Dieu partage et multiplie,  
 Table toujours servie au paternel foyer!

Chacun en a sa part, et tous l'ont tout entier!

« اوه! مهر مادر! مهر و عاطفتی که هیچکس فراموش نمیکند، غذای روح بخشی که خداوند توزیع فرموده فزونی میدهد. مائده که همواره در خاندان پدر آماده است، همه از این خوان نعمت حصه دلرند و حصه هر کس کامل و تمام عیار است! »  
 چند هفته پس از این حادثه نزد مسیو فوشه رفته ازدواج با مادموازل (آدل) را رسماً تقاضا نمود، با وجود تصمیم دختر در قبول این زنا شوئی، پدر و مادر امکان مخالفت نداشتند.

چون مسیو فوشه متمول نبود قرار دادند تا وقتی که شاعر بر اداره ضروریات زندگانی قادر گردد آئین نکاح در عهده تاخیر بماند، این معاهد، بر نشاط و اهتمام وی افزود، ژنرال هوگو بشرط انصراف از مسلك ادبیات برای پسران خود مبلغی بعنوان سرمایه تخصیص کرده بود، و ویکتور این تکلیف را پذیرفت و در بیست سالگی با هشتصد فرانک مستقلاً بترتیب امور زندگانی خویش پرداخت.

## - ۳ -

در حین ورود به عالم ادبیات، ویکتور هوگو از طرفی به تعرضات رقبا و ارباب حسد گرفتار بود و از طرفی برای خود دوستان و رفقای صمیمی پیدامیکرد. ژول لوفه ور، امیل دشان، مسیوسومه، الکساندر گبرو، آلفرد دو وینی از انجمله بودند و شاعر بیست ساله را در کلبه محقر او ملاقات می نمودند. در سالونهای شاتو بریان، مادام که، و دخترش دلفین که، پذیرائی دوستانه از وی بعمل می آمد.

در ۱۸۲۲ بعضی از قطعات (اودنه بالاد Odes et ballades) که متضمن هواخواهی بوروبنها بود در مجموعه (La muse française) و رساله (Conservateur littéraire) منتشر شد، یکی از مقربان درگاہ لوی هیچدم نسخه از رساله مزبور را خریداری کرد و بنظر شاهانه رسانید، پادشاه از مدایحی که در التزام جانب او گفته شده بودند بسیار خوشنود شد. در این ایام مادموازل آدل در حوالی پیستر نزدیکی از خویشاوندان خود اقامت داشت،

ویکتور هوگو اجازت طلبید تاستان را با نامزد خود بگذراند .  
 نسخه‌های « اودته بالاد » تماماً فروخته شدند ، ترتیب طبع ثانی  
 آن مهیا میگشت ، هفتصد فرانک از بابت حق نظم و تالیف بوکتور  
 هوگو برداشته گردید ، لوی هیجدهم نیز شاعر چون را از صرف  
 جیب خویش سالی هزار فرانک وظیفه بخشید .

برای اجرای مراسم ازدواج نرونی بقدر کفایت موجود شده  
 بود ، این مسرت را قضیه حزن انگیز دیگر منقص ساخت ،  
 اوژه ن هوگو دیوانه شد و بر اثر این مرض رخت بسرای دیگر  
 برد ، و بوکتور هوگو وضع و راحت را وقتی نیگداشت ، پس  
 از انجام امر تاهل در ظرف چند ماه کتاب (هان دیسلاند) را تمام  
 کرد . مطالعه این کتاب موحیات خشم و استعجاب ادبا را فراهم  
 نمود ، شاعر جوان برخلاف قواعد ادبیه رفتار کرده بود ، این  
 حرکت مانند سرکشی شوکروم تلقی شد ، اما متعصبان ( شارل نودیه ) ،  
 مه ری ، راب و تنی چند از لطیفان علم و ادب این کتاب را مدافعه  
 کرده از تحسین بعض جا‌های آن مضایقت نمودند .

این خانواده نوسامان که اکنون وارداتی برای معیشت تحصیل  
 کرده بود در نمره ۹۰ کوچ ، ( ووژیرار ) سکونت می کرد .

ویکتور هوگو در سال دوم ازدواج ، در اداره مجله فرانسه  
 بخدمت تحریر مشغول بود . لایحه در حق وولتر نوشت و در مجله  
 مذکور درج شد . در این مقاله به مقام وولتر اهمیت نداد . بود  
 اما پنجاه و چهار سال بعد بمناسبت سال صدم وفات وی از تمجید  
 و ستایش فیلسوف مشهور کوتاهی نکرد و در خطابه و لوایح خویش

داد سخن داده حق قدر دانی را بجای آورد ، در ۱۸۲۶ منظومه ( اودنه بالاد ) مجدداً طبع می شد ، هوگو در مقدمه آن اصول معموله نظم و نثر را انتقاد نموده ضمناً بیان کرد که ادبیات را در تحت قید و بند تسوان نهاد و مقهور اراده اشخاص نتوان داشت ، مقدمه اگر چه شامل تعریض صریح نبود اما اهل فن معنی مخاصمت را از آن استخراج کردند . بنا بر این ، در مجامع ادبی طوفان نزاع و جدال بر پا گشت

پس از قرن هفدهم و هیجدهم ؛ ادبا و شعرای فرانسه رو بقتل و تندی نهاده نمی توانستند از نتیجه تفکر خودشان آثار مهمه بوجود آورند ، فقط به پیروی یونانیها و رومنهای قدیم اکتفا میکردند . این نویسندگان که بنام ( کلاسیک ) معروف بودند جز تقلید کامل آثار پیشینیان کاری نداشتند ، هر شاعر هر نویسنده که با این سبک و اسلوب مخالف بود و طرز تازه از خود اختراع میکرد در نظر مروچین و پیروان این مسلک مردود میشد ، او را دیوانه میخواندند و علناً با وی دشمنی میکردند ، طریقه جدید و ویکتور هوگو را « روماتیسم » و تابعین آن را « روماتیک » نامیدند . ( دوورزیه ) از اعضاء آکادمی در این مبحث چنین میگفت : « روماتیسم مرض غریبی است که به بیماری صرع شباهت دارد ، روماتیک آدمی است که عقل و شعورش روی باختلال نهاده است . باید باو ترحم کرد و با نصایح مشفقانه عقل و هوش او را بسرش باز آورد . »

( بقیه دارد )